ترويج انديشههاي امام خميني راهكاري براي احياي تمدن نوين اسلامي

ترويج انديشههاي امام خميني راهكاري براي احياي تمدن نوين اسلامي

مجتبي اخوان ارمكي

دكتري منابع طبيعي، سازمان جنگلها، مراتع و آبخيزداري كشور

(پژوهشگر برتر باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان كشور و دانش آموخته برتر بنياد ملي نخبگان كشور)

چكيده:

براي احياي تمدّن نوين اسلامي، كه بر مبناي پيشرفت همه جانبه انجامپذير است، بايد همه نيازهاي مادي و معنوي، افراد شناخته شود، تا از همه ظرفيتها براي رشد و تعالي جامعه استفاده گردد. براي رسيدن به اين مهم ترويج انديشههاي احياگران ديني از اهميت ويژهاي برخوردار است. از آنجا كه حضرت امام خميني رهبر انقلاب اسلامي و از احياگران ديني بودهاند، اين سوال مطرح ميشود آن بزرگوار براي ايجاد تمدن نوين اسلامي چه ديدگاهي داشتند، تا با ترويج انديشههاي آن بزرگوار راه براي احياي تمدن نوين اسلامي هموارتر گردد. در اين تحقيق كه به روش پژوهش كيفي مبتني بر رويكرد توصيفي و تحليلي انجام شده است، با مطالعه آثار آن بزرگوار سعي كردهايم به اين سوال پاسخ دهيم. يافتههاي تحقيق نشان ميدهد، كه امام خميني بر اهميت علوم اسلامي تأكيد فراوان داشتند و بر اين عقيده بودند كه اسلام ميتواند در صحنه عمل حلال مشكلات مردم باشد. لذا؛ در همه برنامهها و فعاليتهايشان به نيروهاي جوانِ دين باورِ روشنفكر در حوزههاي علميه و دانشگاهها و مراكز علمي تحقيقي دل بسته بودند، تا

براي شكوفايي تمدن اسلامي نهايت تلاش خود را به كار گيرند.

واژگان كليدي: تمدّن اسلامي، انديشههاي امام خميني.

مقدمه

اگر به تاريخ بنگريم، يكي از ره آوردهاي مهمّ اسلام در حيات بشري، پايه‌گذاري تمدن باشكوهي است كه در برهه‌اي از تاريخ، بسياري از سرزمين‌ها را زير نفوذ داشت و از حلقه‌هاي درخشان تمدن بشري به شمار مي‌رفت كه از آن با عنوان تمدن اسلامي ياد مي‌شود. تمدن اسلامي را مي‌توان حاصل دو جنبه دانست: يک جنبه آن به وسيله خود اسلام پديد آمد و در پرتو ابتكار مسلمانان گسترش يافت. منشأ اين جنبه از تمدن اسلامي، قرآن و سنت بود. جنبه ديگر تمدن اسلامي، نه ابداع مسلمانان، بلكه ميراث به جاي مانده از تمدن‌هاي پيشين در قلمرو اسلام بود كه به دست مسلمانان توسعه و تكامل يافت و به رنگ اسلام درآمد. روي هم رفته، تمدن اسلامي ميراث مشترک مردم و ملت‌هايي است كه روزگاري اسلام در سرزمين آنها نفوذ كرد و در ساخت و شكوفايي تمدن اسلامي ايفاي نقش كردند. به اين ترتيب، تمدن اسلامي نه به نژاد خاصي تعلق دارد و نه تمدني ملي است كه به مردم خاصي تعلق داشته باشد، بلكه همه گروه‌هاي نژادي و قومي را كه در پيدايش، رونق و طراوت و گسترش آن نقش داشته‌اند، در برمي‌گيرد.

بنابراين، هرگاه درباره تمدّن بحث شود، لازم است سه عنصر اساسي، باور و انديشه هاي انسان، پيشرفت ها و دستاورد در ساحات مختلف و نتايج اين انديشه ها و پيشرفت ها مورد مطالعه قرار گيرد. بر اين اساس تمدن اسلامي را ميتوان چنين كرد: تمدن اسلامي عبارت از مجموعه اي از اعتقادات، باورها، اخلاقيات، علوم و داشته هاي فرهنگي و آثار و نتايج آن در بخش هاي مختلف به اساس عملكرد به اين باور ها ميباشد.

تمدن اسلام مجموعه باورها و ارزش هاي اسلامي و نمود آن در پيشرفت علم و هنر و ظهور نهادهاي اجتماعي و سياسي در بين ملل و مردمي است كه اسلام را به عنوان دين خود پذيرفتند. فرهنگ اسلام توانست در طول چند قرن تمدني عظيم و بي نظير را در منطقه وسيعي از جهان به وجود آورد. مسلمانان از نيمه دوم قرن دوم هجري تا اواسط قرن هشتم رهبري علمي جهان را در دست داشتند.

اين تمدن گاهي كه از آن تعبير به رنسانس اسلامي ميشود، در قرن چهارم به اوج و شكوفايي خود رسيد. اصطلاح «تمدن سازي نوين» كه در سال هاي اخير در فرمايشات رهبر معظم انقلاب مطرح شده است، همان احياء تمدن اسلامي و ايجاد تمدني نوين بر پايه پيشرفت همه جانبه است. ايشان در اين زمينه فرموده اند: «يک روزي مردم اروپا با استفاده از دانش مسلمين و فلسفة مسلمين توانستند از اين دانش و فلسفه استفاده كنند و يک تمدّني را براي خودشان شالوده‌ريزي كنند. اين تمدّن البتّه تمدّن مادّي بود ... تمدّني كه آنها به دنيا عرضه كردند، جلوه‌هاي زيبايي از فنّاوري و سرعت و سهولت و ابزارهاي زندگي را در اختيار مردم گذاشت، امّا خوشبختي انسان ها را تأمين نكرد، عدالت را برقرار نكرد. بعكس، بر فرق عدالت كوبيد، ملّت هايي را اسير كرد، ملّت هايي را فقير كرد، ملّت هايي را تحقير كرد؛ در درون خود هم دچار تضادها شد، از لحاظ اخلاقي فاسد شدند، از لحاظ معنوي پوک و پوچ شدند. امروز خود غربي‌ها به اين معنا گواهي ميدهند. يک سياستمدار برجسته‌ غربي به من گفت دنياي ما دنياي پوچ و پوكي است و اين را حس ميكنيم. راست ميگويد؛ اين تمدّن ظاهر پُرزرق‌ و برقي داشت امّا باطن خطرناكي براي بشريت داشت. امروز تضادهاي تمدّن غربي خود را دارد نشان ميدهد؛ در آمريكا يک‌جور، در اروپا يک‌جور، در مناطق تحت سلطه‌ اينها در سراسر دنيا هم يک‌جور. امروز نوبت ما است، امروز نوبت اسلام است. «وَ تِلکَ الاَيامُ نُداوِلُها بَينَ النّاس» امروز نوبت مسلمين است كه با همّت خود، تمدّن نوين اسلامي را شالوده‌ريزي كنند. همچنان‌كه اروپايي‌ها آن‌ روز از دانش مسلمين استفاده كردند، از تجربه مسلمين استفاده كردند، از فلسفه مسلمين استفاده كردند، ما [هم] امروز از دانش جهان استفاده ميكنيم، از ابزارهاي موجود جهاني استفاده ميكنيم براي برپا كردن تمدّن اسلامي، منتها با روح اسلامي و با روح معنويت. اين وظيفه‌ امروز ما است»(خامنه اي، 1394).

سوالهاي تحقيق

1. آيا ترويج انديشه هاي امام خميني ميتواند راهكاري براي احياي تمدن نوين اسلامي باشد؟

2. حضرت امام خميني براي احياي تمدن نوين اسلامي چه مواردي را ضروري ميدانستند؟

پيشينه تحقيق

درباره تمدن اسلامي تحقيقات زيادي انجام شده، كه حاصل آن ده ها كتاب و صدها مقاله شده است. آخرين تحقيقات در اين زمينه عبارتند از: صنم زاده ، محمود رضا در سال (1369) تحقيقي با عنوان «تمدن اسلامي از ديدگاه امام خميني» انجام داده است. بر اساس يافته هاي اين تحقيق، امام خميني

(ره) ضمن توجه به ابعاد مادي و معنوي تمدن ها، با نقد تمدن غربي و تاكيد بر مادي و تک بعدي بودن آن، تمدن اسلامي را جامع ترين تمدن ها دانسته كه داراي روحي سرشار از ايمان است و اين روح در تمامي اركان آن جريان دارد. امام (ره) از سوي ديگر بر وجه معنوي و توان انسان سازي تمدن اسلامي به عنوان مهم ترين عنصر آن تاكيد كرده اند.

همچنين، محبوبي، حسين و همكاران در سال (1393) تحقيقي با عنوان «چشم انداز تمدن اسلامي و راهكارهاي تحقق آن از ديدگاه امام خميني و مقام معظم رهبري» انجام داده اند. محققان در اين تحقيق به اين نتيجه رسيده اند كه امام خميني(ره) از آينده تمدن اسلامي به تمدن الهي و تمدن رسول الهي(ص) تعبير ميكنند و معيار و شاخصه اصلي آن را در عدالت و عدم تبعيض بين سياه و سفيد در جامعه اسلامي بيان ميكنند و هدف را تاسيس «مملكتِ محمدی» معرفي ميكنند و مقام معظم رهبري براي تشكيل تمدن اسلامي مراحلي را بيان ميكنند و در تبيين آينده تمدن اسلامي، هدف نهايي را تشكيل امت واحده اسلامي و ايجاد تمدن اسلامي جديد بر پايه دين و عقلانيت و علم و اخلاق ميدانند.

همچنين، طاهري، ميثم در سال(1395) تحقيقي با عنوان «فرهنگ و تمدن غرب از ديدگاه امام خميني» انجام داده اند. نويسنده به اين نتيجه رسيده است كه امام خميني به عنوان بنيانگذار نظام سياسي جديد در ايران و نيز يك فقيه برجسته شيعه، نگاه جديدي به غرب و ساير فرهنگ و تمدن‌هاي دنيا ارايه كرد. ايشان بر اساس شناخت كامل از وجوه مثبت و منفي فرهنگ و تمدن غرب، ضمن مجاز شمردن استفاده مسلمانان از فنون و علوم جديد غربي، به جامعه اسلامي نسبت به دچار شدن به فساد اخلاقي، اجتماعي و فرهنگي موجود در غرب و تضعيف هويت اسلامي و دور شدن از معنويت هشدار مي‌داد. اين اثر در سه بخش با عنوان‌هاي «فرهنگ و تمدن»، «مواجهه مسلمانان با فرهنگ و تمدن غرب در عصر جديد» و «مواضع امام خميني در مقابل فرهنگ و تمدن غرب» تدوين شده است.

اهميت و ضرورت موضوع

يكي از اساسي‌ترين مفاهيم و مسائل زندگي انسان بر روي زمين «تمدن» و مدنيت است كه بسياري از مسائل سياسي ديگر با آن ارتباط نزديک و تنگاتنگ دارد. ساخت تمدن اسلامي بر روي زمين به معنايي مي‌تواند تحقق‌بخش مسئله جانشيني انسان از سوي خدا در زمين باشد. به علاوه ضرورتي است حياتي و هميشگي براي نوع انسان در روي زمين كه گريزي از آن نيست. تمدن مظهر نظم و سامان اجتماعي است و پيشرفت بدون آن معنا ندارد، بلكه شرط حقيقي و ضروري و اجتناب‌ناپذير پيشرفت و كمال انساني است. زيرا «تمدن را مي‌توان به شكل كلي آن، عبارت از نظمي اجتماعي دانست كه در نتيجه وجود آن، خلاقيت

فرهنگي امكان‌پذير مي‌شود و جريان پيدا مي‌كند.» (ويل دورانت، ج ۱: ۳) هرچند تمدن در اصل بيانگر رشد فرهنگي جوامع است، اما در ماهيت و حقيقت آن، در انواع و گونه‌هايش، در ابعاد و اشكال و در چگونگي و ساير مسائل مربوط به آن، بين انديشمندان و صاحب‌نظران اختلافات جدي وجود دارد.

از آنجا كه تنوع ديدگاه‌ها در باب تمدن به پيدايش انواع مكاتب و نگرش‌ها در اين خصوص انجاميده است، بررسي انديشه هاي امام خميني براي احياي تمدن توين اسلامي از اهميت ويژه اي برخوردار است.

تعاريف واژگان

ترويج

ترويج در لغت به معناي رواج دادن، رونق دادن، رواكردن چيزي، ابلاغ، اشاعه، رايج كردن آمده است (معين، 1386: ج2، 65).

انديشه

انديشه، تلاشي است ذهني، براي پاسخ گويي صحيح و دقيق به سوالات ذهني كه به ابزاري چون منطق، خرد ورزي، دانش، تجربه و درک صحيح موضوع نيازمند است.

احيا

احيا به معناي زنده كردن، شكوفا شدن، جلو رفتن، ترقّي كردن، جلوآمدن آمده است (معين، 1386: ج2، 31).

امام خميني

سيد روح ا موسوي خميني (۱۳۶۸-۱۲۸۱ش) مشهور به امام خميني، رهبر و بنيانگذار جمهوري اسلامي بودند.

آن بزرگوار به صورت علني با نظام سلطنتي مبارزه ميكردند. حكومت وقت دو بار ايشان را بازداشت و

بار دوم به تركيه و سپس به عراق تبعيد كرد. حدود سيزده سال آن بزرگوار به رهبري مبارزان انقلابي و نيز تدريس و تأليف در علوم حوزوي و ديني پرداختند. در سال 1357 با گسترش مبارزات مردم به ايران بازگشتند و بعد از پيروزي انقلاب تا آخر عمر رهبر مردم ايران بودند.

نظريه ولايت فقيه كه نظريه‌اي فقهي ـ سياسي مبتني بر باورهاي شيعي است، مهم‌ترين نظريه اوست. امام تلاش كردند تا حكومت جمهوري اسلامي و قانون اساسي آن را بر اساس همين نظريه شكل دهند. مسلمانان به‌ويژه شيعيان جهان علاقه فراواني به آن بزرگوار داشتند. مراسم تشيع پيكر امام خميني با شركت حدود ده ميليون نفر، پرجمعيت‌ترين مراسم تشييع جهان شمرده مي‌شود و هرساله در سالروز درگذشت او، با حضور شخصيت‌هاي سياسي و مذهبي مراسمي در آرامگاهش برگزار مي‌شود.

تمدّن نوين اسلامي

تمدّن در زبان عربي از مدن گرفته شده و به معناي اقامت كردن و پيدا كردن اخلاق شهرنشينان است(لوئيس معلوف، 1374: ج2، 1766). در فرهنگ هاي فارسي هم تمدّن به معناي شهرنشين شدن، به اخلاق و آداب شهريان خوگرفتن، همكاري افراد يک جامعه در امور اجتماعي، اقتصادي، ديني، سياسي و مانند آن آمده است (معين، 1386: ج1، 1139). اگرچه انتساب به شهر و شهرنشيني ملاک تمدّن است، اما بايد توجه داشت كه تمدن لزوماً به معناي شهرنشيني نيست، بلكه انسان متمدّن آن است كه وارد مرحله شهرنشيني شده و درحقيقت، شهرنشيني معلول تمدن بوده است.

ويل دورانت در تعريف تمدن آورده است: «تمدن، نظامي اجتماعي است كه موجب تسريع دستاوردهاي فرهنگي شده و به منظور بهره گيري از انديشه ها، آداب و رسوم و هنر، دست به ابداع و خلّاقيت ميزند. نظامي است سياسي كه اخلاق و قانون، نگه دارنده آن ميباشد و نظامي است اقتصادي كه با تداوم توليد، پايدار خواهد ماند» (ويل دورانت، 1381: ج1، 3). ساموئل هانتينگتون تمدن را بالاترين گروه بندي فرهنگ و گسترده ترين سطح هويت فرهنگي به شمار ميآورد (هانگينتگتون، 1374: 47).

ابن خلدون تمدن را حالت اجتماعي انسان ميدانستد، كه با ايجاد حاكميت، نظم پذير گشته و پايگاه هاي حكومتي تشكيل داده است، تا بتواند بر حفظ نظم نظارت داشته باشد و از حالت زندگي فردي به سوي زندگي شهري و شهرنشيني روي آورده و موجب تعالي فضايل و ملكات نفساني، چون علم و هنر شده است (ابن خلدون، 1375: ج1، 76). او عقيده دارد؛ براي ايجاد تمدن هفت عامل مؤثر است: 1. دولت و رهبر 2. قانون ديني يا عرفي 3. اخلاق 4. كار 5. صنعت 6. جمعيت 7. ثروت.

از ديدگاه ابن خلدون سه عنصر اول عناصر اصلي و مهم تر از چهار عنصر ديگر دانست.

علامه جعفري تمدّن را اين گونه تعريف كرده اند: «تمدّن تشكّل هماهنگ انسان ها در حيات معقول با روابط عادلانه و اشتراک همه افراد و گروه هاي جامعه در پيشبرد اهداف مادي و معنوي در همه ابعاد مثبت است»(جعفري، 1359: ج5، 161).

«لامه مودودي» در تعريف تمدن، انسان را محور اساسي دانسته و بر پنج نقطه اساسي زير تاكيد مينمايد:

1. تصور انسان در مورد زندگي دنيا
2. هدف زندگي
3. عقايد و افكار
4. تربيت افراد جامعه
5. نظام اجتماعي (المودودي، 1390: 2).

تمدن نوين اسلامي با تعريف دوباره فرهنگ اسلامي بر مبناي شرايط و اقتضائات دنياي جديد محقق ميشود. اين تمدن واجد مؤلفه هاي بسياري است كه برخي از آن ها عبارتند از: دين بنياد بودن، اخلاق مداري، خودباوري، استقلال، عزت، عدالت، خردمداري است.

اين گونه به نظر ميرسد كه بررسي دقيق علل و عوامل شكل گيري تمدن نوين اسلامي كه علاوه بر بهره بردن از سنت باسابقه ديني، متناسب با مقتضيات دنياي جديد باشد، با دشواري و پيچيدگي هاي خاصي همراه است و در اين زمينه تفاوت زيادي ميان آراء موجود حاكم است. اما آنچه ميتوان به عنوان وجه مشترک نظرات متفكران اسلامي در اين باره ذكر كرد، «توحيد محوري و حاكميت ارزش هاي معنوي» است.

موئلفه هاي تمدّن ساز

مهترين موئلفه هايي كه در ايجاد تمدن مؤثرند عبارت‌اند از:

1. مكتب؛ عامل اصلي براي هر ايجاد تمدن وجود «مكتب» است. اگر مكتبي صالح و شايسته باشد و اهداف و مقاصد زندگاني بشري را روشن نمايد، نمونه‌هاي عالي براي حركت به سوي تمدن را ارائه دهد. به علاوه مكتب بايد انساني و جهاني بوده و بتواند تفسير صحيحي را از حيات و زندگاني ارائه دهد«عامل اصلي براي عامل جنبش يک ملت، وجود مكتب غني و مبدأيي شايسته است كه به وسيله آن، اهداف و مقاصد خود را بسنجد و طبق آن نمونه‌هاي عالي ارائه نموده و به زندگي امت جهت‌گيري داده و در شعاع آن، با كمال اعتماد به رسالتي كه دارد و با توجه به هدف‌ها و نمونه‌ها و مقاصدي كه از يک ايدئولوژي مثبت و شخصيت روحي الهام مي‌گيرد، رهسپار انقلاب گردد» (صدر، ۱۴۰۷: 18).

2. شرايط و امكانات؛ از عوامل ديگر تحقق تمدن مقتضيات، شرايط و امكانات و توانايي‌هاست. مقتضيات و شرايط مربوط به فضاي سياسي و اجتماعي حاكم بر جامعه است، براي مثال؛ تا زماني كه در مردم اراده حركت به پيش و تحول به وجود نيايد، امكان حركت به سوي تمدن نيست. يعني؛ تا زماني كه مردم شرايط موجود را به خوبي درک نكنند و آمادگي رهايي از چنين وضعي را نداشته باشند، ساخت تمدن ممكن نخواهد بود. امكانات و توانايي‌ها نيز به خواست و اراده مردمي ارتباط دارد. به طور كلي، پيروزي هر فعاليت اجتماعي، به يک سلسله شرايط و موقعيت‌هاي عيني و خارجي بستگي دارد. لذا؛ نمي‌توان تحقق تمدن را به عواملي نظير مشيت الهي يا تصادف، بخت و اقبال و...نسبت داد، زيرا اين‌ها بر خلاف سنت‌هاي الهي است و نافي اراده انسان است. البته اگر مشيت پروردگار تعلق بگيرد، مي‌تواند فضاي مناسب و آمادگي اجتماعي را هم به طور اعجازآميزي خلق كند. ولي اين بر خلاف سنت آفرينش حق است، زيرا بناي خلقت بشر بر امتحان و ابتلاي خود اوست، چون تكامل انسان به اين امتحان بستگي دارد و مقتضاي اجراي برنامه امتحان اين است كه آمادگي‌هاي مردم براي عوض شدن و دگرگوني يافتن اختياري باشد.

3. مديريت و رهبري؛ سومين عامل براي تحقق تمدن، مديريت كلان يا سياست و رهبري است. ايجاد دگرگوني نياز به قهرمان و رهبر و توان بالاي مديريتي دارد؛ رهبري ايثارگر و نيروي فكري و توان روحي كه توانايي تسلط بر آن جامعه‌اي را كه مي‌خواهد دگرگون سازد از نظر معنوي داشته باشد.

4. اراده و حركت؛ مهم‌ترين عامل در ساخت و ايجاد تمدن اراده انسان‌ها و تصميم و خيزش آن‌هاست، زيرا از آنجايي كه تمدن حاصل كنش ارادي است، بايد با اراده و كنش موجودي صاحب اراده تحقق يابد (حائري، ۱۴۰۷: ۱۵۱ تا ۱۵۳). پس اراده و حركت ارادي انسان‌هاي يک جامعه براي حركت به سوي تمدن،

مهم‌ترين نقش را در ايجاد تمدن ايفا مي‌كند.

5. ابزار و وسيله؛ عامل ابزار و وسيله نيز در پروسه و جريان تمدن‌سازي نقش اساسي دارد. اين عامل دو بُعد انساني و غيرانساني دارد. در بُعد انساني، عقل، توجه به طبيعت، تجربه، به‌كارگيري صحيح عواطف، ايمان به توسعه و تكامل، اميد، معنويت و اخلاق، وحدت و اتحاد، رشد فكري و شعور اجتماعي حائز اهميت است و در بُعد غيرانساني نيز ابزارها و امكانات كه با توجه به مقتضيات زماني تعيين مي‌گردد، مورد نظر است.

ماهيت انسان از ديدگاه امام خميني

لازمه ترويج انديشه هاي امام خميني براي پيشرفت تمدن اسلامي، شناخت انسان است كه او چگونه موجودي است و چه نقشي در هستي دارد؟ ابعاد وجودي او چيست؟ آيا صرفاً بعد مادي دارد؟ آيا آزادي و اختيار دارد؟ پاسخ به اين سؤالات، نقش تعيين كننده اي حتي در جزئيات مسائل اجتماعي ـ سياسي دارد.

انسان اشرف مخلوقات است كه امام خميني در اين باره فرموده اند: در ميان همه موجوداتي كه در اين طبيعت موجود هستند، انسان اختصاصاتي دارد كه ساير موجودات ندارند. انسان؛ يک مرتبه باطن، يک مرتبه عقليت، يک مرتبه بالاتر از مرتبه عقل در انسان به قوه هست. از اول در سرشت انسان هست كه اين انسان از عالم طبيعت سير كند تا برسد به آن جايي كه وهم ماها نمي تواند برسد (خميني، 1364: ج 22، 41). انسان، تنها موجودي است كه به واسطه عقل، توان تدبير امور و ساماندهي زندگي و دنياي اطراف خود را دارد. تمام هستي به خاطرش آفريده شده اند و همه در خدمت او هستند.

از ديدگاه امام، انسان موجود عجيبي است كه در بدو تولد، همه خصائل اخلاقي ممدوح و مذموم را به نحو استعداد، واجد است و قابليت تحصيل ملكات صالحه و رذيله را دارا ميباشد (خميني، 1361: ج6، 279). همچنين، قواي باطني او اعم از بينش ها و گرايش هاي فطري و طبيعي نظير علم جويي، قدرت طلبي كه گاه به شكل درندگي بروز ميابد، مطلق، نامحدود، غيرمتناهي و دائما رو به افزايش است، و به تبع آن، قابليت او براي تربيت نيز وقوف ناپذير، بي حد و مرز و بي پايان ميباشد.(خميني، 1361: ج 2، 226) لذا؛ اگر تحت تربيت صحيح و استقامتي واقع شود و صراط مستقيم را كه غايت تربيت، حركت در مسير آن و منتهي اليه آن، كمال مطلق «ا» است طي كند، به بحر عظمت و كبريايي و عالي ترين مرحله در درجات كمال و سعادت صعود ميابد و موجودي الهي و ملكوتي و منشا همه روشنايي ها، خوبي ها و رهنمايي ها و پيشواي فوج ملائک خواهد شد.

از ديدگاه آن بزرگوار انسان يک موجودي جامع است که همه مراتب وجود اعم از عيني، مثالي و حسي را دارا و عوالم غيب و شهادت در نهاد او منطوي است.(خميني، 1376: 208) قشر انسانيت، جسم مادي انسان و لب آن، روح مجرد و نفس ناطقه اوست که از تجرّد عقلاني و وحياني برخوردار است. روح و جسم با هم وحدت دارند، روح، باطن جسم و جسم، ظاهر روح و ظل آن است. (خميني، 1361 : ج5 ، 155) انساني که امام معرفي ميکند، از يک سو مولود عالم طبيعت و فرزند اين آب و خاک است (خميني، 1376: 122) و از سويي ديگر «وليده علم الاسماء» است.

مقصود آن که قلب انساني لطيفه اي متوسط بين نشأه ملک و ملکوت و عالم دنيا و آخرت ،که يک وجهه آن به عالم دنيا و ملک است و بدان وجهه به تعمير اين عالم ميپردازد و ديگر وجهه آن به عالم آخرت و ملکوت است که بدان وجهه به تعمير آن عالم اقدام ميکند. به تعبير ديگر، قلب به منزله آينه دورويي است که يک روي آن به جهان غيب است و صور ملکوتي در آن منعکس ميشود و روي ديگر آن به جهان شهادت است که صور ملکي در آن انعکاس مييابد (خميني، 1376: 200).

آنچه انسانيت انسان بدان قائم است روح انسان است (خميني، 1361: ج5، 118). حسن و قبح، صلاح و فساد، و فضيلت و رذيلت اعمالي که از انسان صادر ميشود ناشي از جهات روحي اوست.

اعمال انسان به حسب صورت، چندان تفاوتي با يکديگر ندارد، بلکه آنچه فارق بين اعمال است، نيات، مقاصد، اغراض، انگيزه ها و غايات آنهاست که همانا روح عمل ميباشد. انسان را به اراده و تصميم و پس از آن، انجام عمل وادار ميکند و مرحله اخير که در آن سخن از جوارح به ميان ميآيد همانا پيکر عمل ميباشد (خميني، 1361: ج14، 30).

در نظر امام خميني کمال نهايي انسان که هدف از آفرينش انسان نيز جز دستيابي بدان نيست، عبارت از عروج طائر قدسي روح به عالم ملکوت و لقاء خداوند سبحان و مادامي که سالک، از دوستي شهوات دنيوي و زندان وحشتناک طبيعت هيولاني خارج نگشته و قلب خود را با آب زندگي از علوم روحاني تطهير نکرده و هنوز ذره اي از انانيت در وجود او باقي مانده، شهود جمال محبوب بدون حجاب و تا مرز اطلاق براي او امکان نخواهد داشت و رسيدن به عالم قرب جز با و ترک هواي نفس و گسستن از غير براي پيوستن به حضور مولا ممکن نخواهد بود(خميني، 1376: 219).

شاخص‌ترين بُعد خلافت انسان و تمدن‌سازي او در سياست تجلي مي‌يابد و سياست شأني انساني و حاصل تعقل، آزادي و اراده او به علاوه گرايش به مدني بودن، يعني؛ زندگي در جمع انسان‌هاي ديگر، همراه

با تدبير و مديريت است كه به ساخت تمدن منجر مي‌شود و مهم‌ترين راه رسيدن انسان به سعادت است. بنابراين در اين نگرش، سياست اولاً شأني از شئون انسان است كه ريشه در نهاد و فطرت او دارد؛ يعني انسان طبعاً حيواني سياسي يا مدني و نه اجتماعي است. اينكه گوييم سياست شأن انسان است، يعني ذاتاً انسان موجودي است كه بر مبناي دو نيروي خرد و اختيار، زندگي در مدينه و شهر را برمي‌گزيند و آن را بر اقتدار و اطاعت بنا مي‌كند.

ثانياً، سياست، مدنيت يا هدايت و راه بردن انسان به سوي ترقي، رشد، توسعه و كمال است. بنابراين سياست صرفاً اداره كردن، اعمال قدرت و حكومت بر ديگران يا تحقق اقتدار سياسي نيست، بلكه سياست حركت انسان در مسير مدنيت و تمدن‌سازي است.

ثالثاً، سياست در اين نگرش، هدفمند و جهت‌دار است. هدف آن تعالي بخشيدن به انسان و به سعادت راستين رساندن اوست. لذا؛ سياست در اصل، پرهيز از هر گونه افتراء، دروغ، پليدي و مكر است. پس سياست مسئوليت انسان مدني و تمدن‌ساز است. حضرت امام خميني فرموده اند: «آزادي يک امانت الهي است كه خداوند نصيب انسان كرده است» (خميني ، 1361: ج7، 42).

خلاصه كلام از ديدگاه امام خميني انسان حقيقتي مجرد از ماده داشته كه در صورت شناخت خويش ميتواند به كمال و سعادت دست يابد؛ به اين طريق كه حب نفس را كنار نهاده تا بتواند به شناخت حقيقت خود دست يابد. از نظر ايشان حقيقت انسان -كه همان نفس ناطقة مجرد اوست- منطبق بر كل جهان آفرينش است و تمامي عوالم ظاهر و باطن را در بر ميگيرد. اين حقيقت اگر چه در بدو خلقت خالي از هر گونه كمال است اما اساس خلقت آن الهي است و لذا فطرت انسان فطرتي الهي است. فطرت انسان از قواي ويژه اي برخوردار است كه ميتواند از اين قوا در جهت تكامل خود بهره گيرد، زيرا در تمامي اين قوا حب به خير نهاده شده است. بنابراين شايسته است كه هر انساني در طريق شناخت نفس خود با تقويت قواي نفساني فطري در مسير خود شناسي حقيقي كه شناخت نفس انسان و نه جسم حيواني اوست گام بردارد تا به حقيقت تمام عوالم خلقت دست يافته و به كمال مطلوب خود برسد.

ترويج انديشه هاي امام خميني راهكاري براي احياي تمدن نوين اسلامي

براي احياي تمدّن نوين اسلامي، بايد همه نيازهاي مادي و معنوي، افراد شناخته شود، تا از همه ظرفيت ها براي رشد و تعالي جامعه استفاده گردد. براي رسيدن به اين مهم ترويج انديشه هاي احياگران ديني از اهميت ويژه اي برخوردار است. از آنجا كه حضرت امام خميني رهبر انقلاب اسلامي و از احياگران

ديني بوده اند، آن بزرگوار براي احياي تمدّن اسلامي موارد زير را ضروري ميدانستند:

1. اهميت دادن به علوم اسلامي

انسان موجودي تكامل‌گرا و تمدن‌ساز است. لذا؛ توانايي و امكان ايجاد تغييرات را در عرصه جامعه و زندگي عمومي داراست. تكامل و تحولات و تغييراتي كه در جامعه صورت مي‌گيرد دو بُعد اساسي و عمده دارد:

1. حركت به سوي بهتر زيستن، بهينه شدن، توسعه و مطلوبيت

2.حركت به سوي تهذيب، پاكي نفس و تعالي افكار و بينش‌ها

و اين دو بُعد تحت عناوين جهاد اصغر و اكبر در روايات اسلامي آمده است.

مسلما يكي از عواملي كه در پيشبرد فرهنگ و تمدن جامعه نقش بسياري ايفا ميكند علم و علم اندوزي است. اهميت دادن به علم و دانش در دين مبين اسلام براي هر كس كه با تاريخ اسلام آشنايي جزيي داشته باشد قابل درک و فهم است. در اين مورد آيات و روايات بسيار زيادي وجود دارد كه در كتاب شريف «اصول كافي» باب علم و اهميت عالم قسمتي از آن ها آمده است.

امام خميني همواره بر اهميت علوم اسلامي و مكانت ممتاز حوزه هاي علميه به عنوان كانون هاي حافظ ديانت و مدافع اسلام بر جايگاه روحانيان پرهيزگار و آگاه تأكيد ميفرمودند: «علماي دين باور در همين حوزه‌ها تربيت شدند و صفوف خويش را از ديگران جدا كردند. قيام بزرگ اسلامي‌مان نشأت گرفته از همين بارقه است» (خميني، 1361: ج21، 279).

امام بر اين عقيده بودند كه علماي ديني همواره در طول تاريخ كوشش كرده اند تا در برابر انحرافات بايستند و مردم را به سوي سعادت دنيا و آخرت راهنمايي كنند. لذا؛ آن بزرگوار فرموده اند: «ترديدي نيست كه حوزه هاي علميه و علماي متعهد در طول تاريخ اسلام و تشيع مهمترين پايگاه محكم اسلام در برابر حملات و انحرافات و كجروي ها بوده اند. علماي بزرگ اسلام در همه عمر خود تلاش نموده اند تا مسائل حلال و حرام الهي را بدون دخل و تصرف ترويج نمايند. اگر فقهاي عزيز نبودند، معلوم نبود امروز چه علومي به عنوان علوم قرآن و اسلام و اهل بيت -عليهم السلام- به خورد توده ها

داده بودند» (خميني، 1361: ج21، 88).

آن بزرگوار در موارد مختلف درباره اهميت دادن به علوم اسلامي سفارش ميكردند، كه از جمله فرموده اند: «در بعد خدمات علمي حوزه‌هاي علميه سخن بسيار است كه ذكر آن در اين مختصر نمي‌گنجد. بحمداللّه حوزه‌ها از نظر منابع و شيوه‌هاي بحث و اجتهاد، غني و داراي ابتكار است. تصور نمي‌كنم براي بررسي عميق همه‌جانبه علوم اسلامي طريقه‌اي مناسب‌تر از شيوه علماي سلف يافت شود. تاريخ بيش از هزار ساله تحقيق و تتبع علماي راستين اسلام گواه بر ادعاي ما در راه بارور ساختن نهال مقدس اسلام است» (خميني، 1361: ج21، 89).

2. پيروي از اسلام حقيقي

ما با سه اسلام ارتجاعي، التقاطي و حقيقي روبرو هستيم. بنيان اساسي و محور تعيين‌كننده در انديشه امام خميني در تمام حوزه‌هاي معرفتي و از جمله در ساخت تمدن اسلامي، اسلام حقيقي است. همان اسلامي كه ريشه در وحي و ديدگاه هاي محكم توحيدي دارد. اسلامي كه معتقد به كرامت ذاتي انسان است و سعادت را براي همه انسان ها ميخواهد، اسلامي كه قادر است در زمان ها و مكان هاي مختلف مسائل متناسب با آن زمان ها و مكان ها را حل كند. در اين نگرش، جهان آفريده و مخلوقي است معظم و كامل كه بر اساس عدالت ايجاد شده و از علم و حكمت و قدرت مطلقه خدا نشئت گرفته و تحت تدبير و اراده ازلي، ابدي و هميشگي او قرار دارد. بر اين اساس، وجود جهان و انسان امري بيهوده و عبث نيست. در اين ديدگاه، انسان نيز به عنوان گل سرسبد هستي و كامل‌ترين موجودي كه با دو عنصر عقل و آزادي متمايز شده است، موجودي وانهاده، بي‌هدف و رهاشده يا تحت قوانين جبري طبيعت نيست. لذا مي‌تواند در مسير كمال به پيش حركت كند و تمدن بسازد، زيرا انسان نيز به عنوان موجود صاحب اراده، داراي كرامت ذاتي و فطري است و لذا؛ بر سرنوشت خويش حاكم شده است؛ «ولقد كرمنا بني آدم… و فضلناهم علي كثير ممن خلقنا تفضيلا» (قرآن، 1338: اسراء: ۷۰) و البته ما فرزندان آدم را كرامت داديم… و آنان را بر بسياري از آفريده‌هاي خود برتري بخشيديم. برتري و كرامت طبيعي آدمي، حاصل برخورداري او از عقل و اختيار، يعني توان فرهنگ‌سازي و تمدن‌سازي است.

امام خميني عقيده داشتند براي پيشرفت تمدن اسلامي هيچ چيز جز اسلام نمي تواند، راهگشا باشد، لذا؛ فرموده اند: «اسلام برنامه زندگي دارد؛ اسلام برنامه حكومت دارد؛ اسلام قريب پانصد سال - تقريباً يا بيشتر - حكومت كرده است؛ سلطنت كرده است؛ با اينكه احكام اسلام در آن وقت باز آنطور اجرا نشده است كه بايد اجرا بشود لكن همان نيمه اجرا شده‌اش ممالک بزرگي را، وسيعي را، اداره

كرده است با عزت و شوكت از همه جهات، از همه كيفيات. اسلام مثل ساير اديانی كه حالا در دست است - شايد آنها هم در وقت خودش اينطور بوده‌اند، لكن ساير اديانی كه حالا در دست است، خصوصاً مسيحيت كه هيچ ندارد جز چند كلمه اخلاقی و راجع به تدبير مُدُن و راجع به سياست مدن و راجع به كشورها و راجع به اداره كشورها برنامه ندارد - گمان نشود كه اسلام هم مثل آنها برنامه ندارد. اسلام از قبل از تولد انسان شالوده حيات فردی را ريخته است تا آن وقت كه در عائله زندگی می‌كند، شالوده اجتماع عائله‌ای را ريخته است و تكليف معين فرموده است تا آن وقت كه در تعليم وارد می‌شود، تا آن وقت كه در اجتماع وارد می‌شود، تا آن وقت كه روابطش با ساير ممالک و ساير دوَل و ساير ملل هست. تمام اين ها برنامه دارد، تمام اينها تكليف دارد در شرع مطهر. اينطور نيست كه فقط دعا و زيارت است؛ فقط نماز و دعا و زيارتْ احكام اسلام نيست؛ اين يک باب از احكام اسلام است. دعا و زيارت يک باب از ابواب اسلام است لكن سياست دارد اسلام؛ اداره مملكتی دارد اسلام؛ ممالک بزرگ را اداره می‌كند اسلام. بر رؤساي جمهور اسلام، بر سلاطين اسلام، بر دوَل اسلامي است كه اسلام را معرفي كنند به عالم» (خميني، 1361: ج2، 31).

امام خميني خودشان در زماني اسلام را به عنوان عامل بزرگ نجات جامعه اسلامي از جنايات هاي مستكبران انتخاب كردند كه بيش از يكصد سال گذشته هم بالحاظ گستردگي و عمق دشمني سنجيده استعمارگران و هم در اثر ناتواني بخش قابل توجهي از انديشه رايج ديني در درک واقعيات و شناخت راه مبارزه درست با دشمنان، در برابر يورش هاي فكري و سياسي دشمن جهاني عقب نشيني كرده بود.

از مهم ترين نكاتي كه در انديشه امام خميني براي پيشرفت تمدن اسلامي ضروري به نظر ميرسد، تكيه بر اين نكته اساسي است كه اسلام بايد در صحنه عمل حلال مشكلات و معضلات مردم باشد. لذا؛ اجتهادي مورد نظر امام بود كه در مصاف با آيين ها و مرام هاي فكري و سياسي و مسائل روز بتواند پيروز ميدان باشد. به فرمايش آن بزرگوار «يكي از مسائل بسيار مهم در دنياي پرآشوب كنوني نقش زمان و مكان در اجتهاد و نوع تصميم گيري ها است. حكومتْ فلسفه عملي‌ برخورد با شرک و كفر و معضلات داخلي و خارجي را تعيين می‌كند و اين بحث هاي طلبگي مدارس، كه در چهارچوب تئوريهاست، نه تنها قابل حل نيست، كه ما را به بن بست هايي می‌كشاند كه منجر به نقض ظاهري قانون اساسي می‌گردد. شما در عين اينكه بايد تمام توان خودتان را بگذاريد كه خلاف شرعي صورت نگيرد – و خدا آن روز را نياورد – بايد تمام سعي خودتان را بنماييد كه خداي ناكرده اسلام در پيچ و خم هاي اقتصادي، نظامي، اجتماعي و سياسي، متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد» (خميني، 1361: ج21، 61). براي امام اصل، اسلام بود، كه ميفرمودند: «آنچه مهم است اين است كه ما ميخواهيم مطابق شرع اسلام مسائل را پياده كنيم» (خميني، 1361: ج21، 61). براي دستيابي به چنين اجتهادي روحانيون بايد ابتكار عمل را در صحنه هاي مختلف در دست

بگيرند؛ «روحانيت تا در همه مسائل و مشكلات حضور فعال نداشته باشد، نمي‌تواند درک كند كه اجتهاد مصطلح براي اداره جامعه كافي نيست. حوزه‌ها و روحانيت بايد نبض تفكر و نياز آينده جامعه را هميشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهياي عكس العمل مناسب باشند. چه بسا شيوه‌هاي رايج اداره امور مردم در سال هاي آينده تغيير كند و جوامع بشري براي حل مشكلات خود به مسائل جديد اسلام نياز پيدا كند. علماي بزرگوار اسلام از هم اكنون بايد براي اين موضوع فكري كنند» (خميني، 1361: ج21، 100).

بنابراين در صورتي به اهداف تمدن اسلامي خواهيم رسيد كه اسلام نه تنها قادر به حل مشكلات بشري پاسخ گو باشد، بلكه بتواند منطقا و عملا برتري و توان بيشتر خود را نسبت به آيين ها و مرام ها ثابت و مخاطبان خود را قانع كند.

3. مبارزه با تحجّر و خرافه گرايي

در بينش امام خميني، خطر تحجّر و ارتجاع از جمله ويرانگرترين خطراتي است كه جامعه اسلامي را تهديد ميكند، لذا؛ آن بزرگوار بارها گوشزد ميكردند و ميفرمودند: «در حوزه‌هاي علميه هستند افرادي كه عليه انقلاب و اسلام ناب محمدي فعاليت دارند. امروز عده‌اي با ژست تقدس مآبي چنان تيشه به ريشه دين و انقلاب و نظام مي‌زنند كه گويي وظيفه‌اي غير از اين ندارند. خطر تحجّرگرايان و مقدّس نمايان احمق در حوزه‌هاي علميه كم نيست.

طلاب عزيز لحظه‌اي از فكر اين مارهاي خوش خط و خال كوتاهي نكنند، اين ها مروّج اسلام امريكايي‌اند و دشمن رسول ا» (خميني، 1361: ج21، 91).

امام بر اين عقيده بودند تا زماني كه جهل و خرافات به نام دين وجود دارد، اسلام نمي تواند در پيشبرد اهداف خود موفق باشد. لذا؛ ميفرمودند: «ما بايد سعي كنيم تا حصار هاي جهل و خرافه را شكسته تا به سرچشمه زلال اسلام محمدي (ص) برسيم و امروز غريب ترين چيزها در دنيا همين اسلام است و نجات آن قرباني ميخواهد و دعا كنيد من نيز از قرباني هاي آن شوم » (خميني، 1361: ج21، 41).

امام براي جلوگيري از رشد فكري متحجّرين ميفرمودند: «اگر بر فرض محال، حاكميت فكري از آن روحاني نماها و متحجرين گردد، روحانيت انقلاب جواب خدا و مردم را چه ميدهد؟» (خميني، 1361: ج 21، 287) ايشان در واكاوي اين جريان فكري مقدس نما اين گونه اظهار ميداشتند: «عده اي مقدس نماي

واپس گرا، همه چيز را حرام ميدانستند و هيچ كس قدرت اين را نداشت كه در مقابل آنها قد علم كند. خون دلي كه پدر پيرتان از اين دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختي هاي ديگران نخورده است. وقتي شعار جدايي دين از سياست جا افتاد و فقاهت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احكام فردي و عبادي شد و قهرا فقيه هم مجاز نبود كه از اين دايره و حصار بيرون رود و در سياست و حكومت دخالت نمايد. حماقت روحاني در معاشرت با مردم فضيلت شد. به زعم بعض افراد، روحانيت زماني قابل احترام و تكريم بود كه حماقت از سراپاي وجودش ببارد و الا عالم سياس و روحاني كاردان و زيرک، كاسه اي زير نيم كاسه داشت و اين از مسائل رايج حوزه ها بود كه هر كس كج راه ميرفت متدين تر بود. ياد گرفتن زبان خارجي كفر و فلسفه و عرفان گناه و شرک بشمار مي رفت. در مدرسه فيضيه فرزند خردسالم مرحوم مصطفي از كوزه اي آب نوشيد، كوزه را آب كشيدند، چرا كه من فلسفه ميگفتم، ترديدي ندارم اگر همين روند ادامه مي يافت، وضع روحانيت و حوزه ها، وضع كليساهاي قرون وسطي ميشد(خميني، 1361: ج21، 278 و 279).

انسان متحجّر در عالم قدسي به سر ميبرد، ليكن اين عالم از هر گونه محتواي معنوي خالي است. در چنين عالمي بسياري از آموزه هاي اسلامي مرده است، آموزه هايي نظير جهاد با ظلم، شهادت طلبي، اهتمام به امور سياسي و اجتماعي مسلمانان، برپايي قسط و عدل، اجراي حدود اسلامي، تحقق حج ابراهيمي، مبارزه با دشمنان اسلام و غيره. روحيه تحجرگرايي، خواهان آن نوع معنويت است كه به هزينه چنداني نياز نداشته باشد و در تقابل جدي با عافيت طلبي و راحت طلبي قرار نگيرد. باطن شريعت اسلامي كاملا مغفول است و تنها ظاهر آن جذابيت دارد. نگاه متحجّرانه به احكام اسلامي، معامله گرانه است نه عابدانه. درنگاه عابدانه، انتظار پاداش داشتن معنا ندارد. زيرا، درحقيقت، عبوديت كسب وجود از خالق هستي است. طبيعي است كه انسان عابد براي دريافت وجود از منبع فيض به هر نوع فداكاري دست ميزند. اما در نگاه معامله گرانه، فرد حاضر به مخاطره و پرداخت هزينه بالا نيست. بنابراين او نمي تواند به عمق عبوديت پي ببرد و بر همان وضعيت قشري گرايي باقي ميماند. قشري گرايي ديني با سلطنت موروثي سازگاري دارد و از سياست گريزان است و شعار «جدايي دين از سياست» را نصب العين خود قرار داده است. نظام هاي سياسي جديد، نه فقط مخالف با تحجرگرايي نيست كه مبلغ و حامي آن است. امام خميني پايگاه فكري قشري گرايي ديني را به گروهي از روحانيون حوزه هاي علميه نسبت ميدهد كه به واسطه منزلت ديني كه در ميان قشرهاي سنتي پيدا كرده اند، توانسته اند روحيه تحجرگرايي و همنشيني و هم آوايي با حكومت هاي طاغوتي را رواج دهند (مهدوي زادگان، 1386، 15).

حضرت امام از آخوندهاي فرومايه درباري و كج فهمي هاي بعضي از معممين و مقدس نماها كه به واسطه نوع نگرش آنان واقعيات دين در تمام كشورهاي اسلامي در پرده ابهام باقي مانده است، شِكوه كرده و

ميفرمودند: «كج فهماني كه حتي با تشكيل حكومت اسلامي مخالف و آن را از حكومت طاغوت بدتر ميدانند! ... بازيگراني كه براي عقب نگه داشتن مسلمانان و باز كردن راه براي غارتگران و سلطه جويان، اسلام را در كنج مساجد و معابد محصور نموده اند و اهتمام به امر مسلمين را بر خلاف اسلام و وظايف مسلمانان و علماي اسلام معرفي ميكنند. و مع الأسف دامنه تبليغات گمراه كننده به قدري بوده و هست كه دخالت در هر امر اجتماعي و سياسي را در جامعه مسلمين برخلاف وظايف روحانيون و علماي دين ميدانند و دخالت در سياست را گناهي نابخشودني ميخوانند» (خميني، 1361: ،ج 19، 21).

4. بهره گيري از دستاوردهاي انديشه و تجربه بشري

از ديدگاه امام خميني براي ايجاد تمدن اسلامي بهره گيري از دستاوردهاي انديشه و تجربه بشري با رعايت و موازين اصول امري مسلّم است، كه فرموده اند: «ادعاي آنكه اسلام با نوآوردها مخالف است ـ همان سان كه محمدرضا پهلوي مخلوع ميگفت كه اينان ميخواهند با چهارپايان در اين عصر سفر كنند ـ يک اتهام ابلهانه بيش نيست. زيرا اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآوردها، اختراعات و ابتكارات و صنعت هاي پيشرفته كه در پيشرفت و تمدن بشر دخالت دارد، هيچ گاه اسلام و هيچ مذهب توحيدي با آن مخالفت نكرده و نخواهد كرد، بلكه علم و صنعت مورد تأكيد اسلام و قرآن مجيد است و اگر مراد از تجدد و تمدن به آن معني است كه بعضي روشنفكران حرفهاي ميگويند كه آزادي در تمام منكرات و فحشا حتي همجنسبازي و از اين قبيل، تمام اديان آسماني و دانشمندان و عقلا با آن مخالفند گرچه غرب و شرقزدگان به تقليد كوركورانه آن را ترويج ميكنند» (خميني، 1361: ج21، 178) همچنين، آن بزرگوار ميفرمودند: « اسلامي كه بيشترين تأكيد خود را بر انديشه و فكر قرار داده است و انسان را به آزادي از همه خرافات و اسارت قدرت هاي ارتجاعي و ضد انساني دعوت ميكند، چگونه ممكن است با تمدن و پيشرفت و نوآوري هاي مفيد بشر كه حاصل تجربههاي اوست سازگار نباشد؟» (همان).

امام خميني براي ايجاد تمدن اسلامي توصيه ميكردند: «من به همه مسئولين و دست اندركاران سفارش مكنم كه به هر شكل ممكن وسايل ارتقای اخلاقی و اعتقادی و علمی و هنری جوانان را فراهم سازيد و آنان را تا مرز رسيدن به بهترين ارزش ها و نوآوري ها همراهی كنيد و روح استقلال و خودكفايی را در آنان زنده نگه داريد. مبادا اساتيد و معلمينی كه به وسيله معاشرت ها و مسافرت به جهان به اصطلاح متمدن، جوانان ما را كه تازه از اسارت و استعمار رهيدهاند، تحقير و سرزنش نمايند و خدای ناكرده از پيشرفت و استعداد خارجي ها بت بتراشند و روحيه پيروی و تقليد و گدا صفتی را در ضمير جوانان تزريق نمايند. به جای اينكه گفته شود كه ديگران كجا رفتند و ما كجا هستيم به هويت انسانی خود توجه كنند و روح توانايی و راه و رسم استقلال را زنده نگه دارند. ما در شرايط جنگ و محاصره

توانستهایم آن همه هنرآفرینی و اختراعات و پیشرفت ها داشته باشیم. ان شاء اللّه در شرایط بهتر زمینه کافی برای رشد استعداد و تحقیقات را در همه امور فراهم میسازیم. مبارزه علمی برای جوانان زنده کردن روح جستجو و کشف واقعیتها و حقیقت هاست» (خميني، 1361: ج21،97).

5. ايجاد حكومت اسلامي لازمه تمدن سازي اسلامي

امام خميني عقيده داشتند براي ايجاد تمدن اسلامي آنچه بايد تحقق پيدا كند؛ حكومت جمهوري اسلامي است، زيرا وظيفه آن «اجراي قوانين بر معيار قسط و عدل و جلوگيري از ستمگران و حكومت جائرانه و بسط عدالت فردي و اجتماعي و منع از فساد و فحشاء و انواع كجروي ها و آزادي بر معيار عقل و عدل و استقلال و خودكفايي و جلوگيري از استعمار و استثمار و استعباد و حدود و قصاص و تعزيرات بر ميزان عقل و عدل و انصاف و صدها از اين قبيل است» (خميني، 1361: ج21، 177).

از ديدگاه امام حكومت اسلامي، حكم اولي و از اهم احكام اوليه است و مبناي احكام حكومتي مصلحت نظام و جامعه است كه تشخيص آن با عقل است.

امام خميني حكومت اسلامي را اينگونه ترسيم كرده اند: «حكومت، كه شعبهاي از ولايت مطلقه رسول ا - صلي ا عليه وآله و سلم - است، يكي از احكام اوليه اسلام است و مقدم بر تمام احكام فرعيه، حتي نماز و روزه و حج است. حاكم ميتواند مسجد يا منزلي را كه در مسير خيابان است خراب كند و پول منزل را به صاحبش رد كند. حاكم ميتواند مساجد را در موقع لزوم تعطيل كند و مسجدي كه ضِرار باشد، در صورتي كه رفع بدون تخريب نشود، خراب كند. حكومت ميتواند قراردادهاي شرعي را كه خود با مردم بسته است، در موقعي كه آن قرارداد مخالف مصالح كشور و اسلام باشد، يكجانبه لغو كند و ميتواند هر امري را، چه عبادي و يا غير عبادي است كه جريان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامي كه چنين است جلوگيري كند. حكومت ميتواند از حج، كه از فرايض مهم الهي است، در مواقعي كه مخالف صلاح كشور اسلامي دانست موقتاً جلوگيري كند.

آنچه گفته شده است تاكنون و يا گفته ميشود، ناشي از عدم شناخت ولايت مطلقه الهي است. آنچه گفته شده است كه شايع است، مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختيارات از بين خواهد رفت، صريحاً عرض ميكنم كه فرضاً چنين باشد، اين از اختيارات حكومت است و بالاتر از آن هم مسائلي است، كه مزاحمت نميكنم» (خميني، 1361: ج20، 171).

در حوزه انديشه هاي فقهي دو رويكرد به نصوص اسلام وجود دارد، يكي رويكرد فردي و ديگري رويكرد اجتماعي، اگر هدف اجتهاد تطبيق دادن احكام شرع با واقعيات تازه زندگي كه امور جزيي و تحول پذيرند ميباشد بدون روشن شدن قلمرو و ابعاد شرع اسلام، تطبيق آن با واقعيت هاي زندگي ممكن نيست پس بايد دو قلمرو آن يعني؛ احكام فردي و اجتماعي را از همديگر بازشناخت.

معمول آن است كه اسلام را به سه بخش «احكام اعتقادي» كه مربوط به شناخت جهان و حقيقت آفرينش و رابطه آن با خدا و انسان است، و «احكام اخلاقي» كه بيانگر آن است كه انسان از نظر صفات و خلقيات چگونه بايد باشد و «احكام عملي» كه نوع گفتار و رفتار انسان را در رابطه با خدا و خويشتن و ديگران مشخص ميكند. و احكام عملي را به دو حوزه فردي و اجتماعي تقسيم ميكنند و در بحث اجتهاد، بايد اين دو حوزه را از همديگر بازشناخت.

سير اجتهاد اسلامي گرچه در آغاز هر دو جنبه را وجهه همّت خود قرار داد ولي سير حوادث تاريخي چنان پيش آمد كه مجتهدين بيشتر استنباط و اجتهاد خود را به حوزه اول كه بر رفتارهاي فردي بود معطوف داشته اند و از تطبيق رفتارهاي اجتماعي به علل و عوامل مختلف بازمانده اند و اين محدوديت ها در باب اجتهاد فقط در حوزه شيعي نبود، بلكه به حوزه فقهي اهل سنت هم سرايت كرد، تا جايي كه قائل به انسداد باب اجتهاد شدند. البته اين تنگناها و محدوديت ها با توجه به حكومت هاي موجود سني، فقه شيعي را بيشتر در انزواي سياسي و دوري از عرصه هاي اجتماعي فرو برد. حكومت در نظر مجتهد واقعي فلسفه عملي تمامي فقه در تمامي زواياي زندگي بشريت است، حكومت نشان دهنده جنبه عملي فقه در برخورد با تمامي معضلات اجتماعي و سياسي و نظامي و فرهنگي است. فقه، تئوري واقعي و كامل اداره انسان از گهواره تا گور است(خميني، 1361: ج21، 289).

لذا؛ «در حكومت اسلامي هميشه بايد باب اجتهاد باز باشد و طبيعت انقلاب و نظام همواره اقتضا ميكند كه نظرات اجتهادي ـ فقهي در زمينه هاي مختلف ولو مخالف با يكديگر آزادانه عرضه شود و كسي توان و حق جلوگيري از آن را ندارد ولي مهم شناخت درست حكومت و جامعه است كه بر اساس آن نظام اسلامي بتواند به نفع مسلمانان برنامه ريزي كند»(خميني، 136: ج21، 177).

امام خميني سياست را هدايت جامعه به سوي و سمت صلاح جامعه و افراد ميدانستند كه فرموده اند: «سياست به معناي اينكه جامعه را راه ببرد و هدايت كند به آنجايي كه صلاح جامعه و صلاح افراد هست. اين در روايات ما براي نبي اكرم با لفظ «سياست» ثابت شده است»(خميني، 1361: ج13، 431).

وقتي سياست ماهيتي فقهي پيدا ميكند به خودي خود اين نوع از سياست نيازمند به مجري پيدا ميكند. آن مجري دراندیشه سياسي امام خميني كسي است كه عالم به قانون باشند و قانون دان كسي جز فقيه و يا فقيهان نيستند. بدين صورت براي انتظام و امنيت جامعه و اجراي قوانين اسلامي در دوران غيبت نيازمندي به ولايت فقيه جايگاه خود را پيدا ميكند. امام خميني همان طور كه سياست فقهي را مستند به ادله شرعي و نصوص اسلامي ميكند مسأله ولايت فقهاء را هم مستند به ادله و نصوصي شرعي ميداند. امام در ابتداي كتاب ولايت فقيه مينويسد كه: «ولايت فقيه از موضوعاتي است كه تصور آنها موجب تصديق ميشود و چندان به برهان احتياج ندارد. به اين معني كه هركس عقايد و احكام اسلام را حتي اجمالاً دريافته باشد، چون به ولايت فقيه برسد و آن را به تصور آورد، بي درنگ تصديق خواهد كرد و آن را ضروري و بديهي خواهد شناخت اينكه امروز به ولايت فقيه چندان توجهي نمي شود و احتياج به استدلال پيدا كرده علتش اوضاع اجتماعي مسلمانان عموماً و حوزه هاي علميه خصوصاً ميباشد»(خميني، 1372: 63).

امام خميني فرمودند: «حكومت اسلامی مبنی بر حقوق بشر و ملاحظه آن است. هيچ سازمانی و حكومتی به اندازه اسلام، ملاحظه حقوق بشر را نكرده است. آزادی و دموكراسی به تمام معنا در حكومت اسلامی است» (خميني، 1361: ج 5، 70).

6. خودباوري عاملي براي پيشرفت تمدن اسلامي

يكي از مسائل مهمي كه از آرمان هاي عاليه امام بوده و بايد براي ايجاد تمدن نوين اسلامي بيشتر مورد توجه قرارگيرد، بحث خودباوري و اعتماد به نفس در كنار توكل به‌خداست.

البته اعتماد به نفس و خودباوري بايد به اين معنا باشد كه انسان باور كند توانايي، استعداد و داشته‌هايي دارد و معتقد باشد كه اين امور را خدا به او داده و خودش در داشتن آنها مستقل نيست. كه خداوند در قرآن ميفرمايد: «وَ لاتَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ» (قرآن، 1338: آل عمران، 139)و سست نشويد و غمگين نگرديد و شما برتريد اگر ايمان داشته باشيد.

امام خميني براي خود باوري مردم درباره سرنوشت سياسي و ادراه جامعه فرمودند: «بايد ايراني بسازيم كه بتواند بدون اتكا به آمريكا و شوروي و انگلستان ـ اين جهان‌خواران بين‌المللي ـ استقلال سياسي، نظامي، فرهنگي و اقتصادي خويش را به‌دست‌گيرد و روي پاي خود بايستد»(خميني، 1361: ج9، 25).

امام درباره خودباوري و اتّكا به خويشتن فرمودند: «يكي از مصيبت هاي بزرگي كه براي اين ملت بار آورده اند، اينكه ملت را نسبت به خودشان هم بدبين كردند» (خميني، 1361: ج6، 423). امام براي اينكه مسلمانان خود را باور كنند و به قدرت اسلام ايمان بياورند، فرمودند: «اگر ما آن موافقي كه اسلام قرار داده است و مردم را هدايت كرده است به آن مواقف، آن مواقف را حفظ كنيم، اسلام پيش مي‌رود؛ ممالک اسلامي مشكلاتش حل مي‌شود؛ ديگران به ما نمي‌توانند طمع كنند؛ يک ميليارد جمعيت مسلم، اسير يک مشت اشخاص يا دولتهاي كذا نمي‌شوند. يک ميليارد جمعيت با داشتن خزائن - با داشتن خزائن زيرزميني - و با داشتن پشتوانه ايمان، ايمان به خدا يک همچو قدرت بزرگ مادّي و معنوي كه براي هيچ‌جا نيست براي مسلمين هست، اگر استفاده نكنند، خودشان قصور يا تقسير كرده‌اند. مسلمين بايد وضع خودشان را تغيير بدهند«خميني، 1361: ج10، 418).

امام خميني يقين داشتند كه براي رسيدن به خودباوري شرط اول آن است كه مردم آگاه شوند. لذا؛ فرمودند: «بيداري اوّل قدم است، اوّل قدم يقظه است. در سير عرفاني هم يقظه اوّل قدم است. در اين سير، اين هم سير الهي و عرفاني است، بيداري اوّل قدم است و كشورهاي اسلامي، ملّتهاي مسلم، ملّت هاي مستضعف در سرتاسر جهان، اينها بيدار شده‌اند»(خميني، 1361: ج12، 381).

امام خميني خودباوري را با عبارت هايي چون، عدم وابستگي، سرپيچي از تبعيت بيگانگان، نفي دخالت اجانب، عدم پيوستگي به غير، قطع نفوذ بيگانگان، رهاشدن از قيد و بند بيگانگان، به‌دست‌گرفتن سرنوشت و مقدرات خويش،خروج از نفوذ استعمار، قطع ايادي اجانب، تحت نظر ديگران نبودن، اداره مستقل مملكت بيان فرموده اند(خميني، 1361: ج5، 16).

امام براي ايجاد تمدن نوين اسلامي سفارش ميكردند كه «بر شما جوانان ارزنده اسلام - كه مايه اميد مسلمين هستيد - لازم مي‌باشد كه ملّتها را آگاه سازيد و نقشه‌هاي شوم و خانمان‌سوز استعمارگران را برملا نماييد، در شناسايي اسلام بيشتر جديت كنيد، تعاليم مقدّسه قرآن را بياموزيد و به كار بنديد، با كمال اخلاص در نشر و تبليغ و معرفي اسلام به ملل ديگر و پيشبرد آرمانهاي بزرگ اسلام بكوشيد» (خميني، 1361: ج2، 439).

يافتههاي تحقيق

امام خميني عقيده داشتند، براي احياي تمدن نوين اسلامي آنچه بايد تحقق پيدا كند؛ حكومت جمهوري اسلامي است. همچنين، آن بزرگوار بر اهميت علوم اسلامي تأكيد فراوان داشتند و بر اين عقيده بودند كه

اسلام ميتواند در صحنه عمل حلال مشكلات مردم باشد. لذا؛ در همه برنامهها و فعاليتهايشان به نيروهاي جوانِ دين باورِ روشنفكر در حوزه هاي علميه و دانشگاه ها و مراكز علمي تحقيقي دل بسته بودند، تا براي شكوفايي تمدن اسلامي نهايت تلاش خود را به كار گيرند.

در بينش امام خميني، خطر تحجّر و ارتجاع از جمله ويرانگرترين خطراتي است كه از جامعه اسلامي را تهديد ميكند، لذا؛ براي ايجاد تمدن اسلامي بايد با خرافهگرايي و تحجّر مبارزه كرد.

از مهمترين نكاتي كه در انديشه امام خميني براي احياي تمدن اسلامي لازم به نظر ميرسد، تكيه بر اين نكته اساسي است كه اسلام بايد در صحنه عمل حلال مشكلات و معضلات مردم باشد. لذا؛ اجتهادي مورد نظر امام بوده است كه در مصاف با آيينها و مرامهاي فكري و سياسي و مسائل روز بتواند پيروز ميدان باشد. خلاصه اين كه امام خميني عقيده داشتند براي احياي تمدن نوين اسلامي هيچ چيز جز اسلام نمي تواند، راهگشا باشد.

منابع

1. ابن خلدون (1375). مقدّمه ابن خلدون. ترجمه محمد گنابادي، تهران: نشرعلمي فرهنگي، چاپ هشتم.

2. المودودي، ابوالاعلي، (1970). الحضارة الاسلامية اسسها و مبادئها. ترجمه محمد عاصم الحداد، بيروت: نشر العربيه للطباعه والنشر، چاپ اول.

3. جعفري، محمد تقي (1359) ترجمه و تفسير نهج البلاغه. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامي، چاپ سوم.

4. خميني، روح ا (1372). ولايت فقيه. تهران: نشر مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني.

5. خميني، روح ا (1361). صحيفه نور. تهران: نشر مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني.

6. خميني، روح ا (1364). در جستجوي راه از كلام امام. تهران: نشر مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام

خمیني.

7. خميني، روح ا (1376). شرح چهل حديث. تهران: نشر مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني.

8. حائري، سيد كاظم حسيني (۱۴۰۷). مباحث الاصول. قم: دفتر تبليغات اسلامي.

9. ساموئل هانتينگتون (1374). نظريه برخورد تمدّن ها. ترجمه مجتبي اميري، تهران: دفتر مطالعات سياسي وبين المللي، چاپ اول.

10. صدر، سيد محمد باقر (1407). رسالتنا. تهران: نشر توحيد، چاپ سوم.

11. قرآن (1338). ترجمه الهه قمشه اي، تهران: نشر محمد علي علمي.

12. معين، محمد (1386). فرهنگ معين. تهران: نشر اميركبير، چاپ هفتم.

13. ويل دورانت، (1381). تاريخ تمدّن. ترجمه احمد آرام، تهران: علمي و فرهنگي، چاپ سوم.

14. مهدوي‌زادگان، داوود (1386). امام خميني؛ احياگر گذار معنوي.تهران: مجله حضور.